

# و نگاه دیگر

بررسی آراء و نقدهای کوناگون درباره شعر اخوان ثالث

مهرداد بهار / محمد حقوقی / فروغ فرخزاد / فریدون ره‌نما

اخوان ثالث شاعری درخشان و دوست داشتنی بود و هست ولی فرشته نبود، انسان بود، با همه خطاها و ثواب‌ها و لزومی هم نداشت جزاین باشد. ولی دریغا که با قصه پردازی دارند شخصیتی دروغین از او می‌سازند، شما را به آن چه محترم می‌دارید سوگند می‌دهم که جعل مطلب نکنید. میان حقیقت و حقیقت گویی دره‌ای ژرف فاصله هست، حقیقت گویی نیاز به تحقیق دارد...

این‌ها را مرحوم دکتر مهرداد بهار می‌گوید، درباره شاعر زمستان، مهدی اخوان ثالث در مقاله‌ای که در نقد کتاب «چهل و چند سال با امید» نوشته است. درباره این شاعر بزرگ خراسان سخن‌ها گفته شده و کتاب‌ها نوشته شده، اما شاید به سبب وجود همین گفته‌ها و نوشته‌های بسیار است که چند سالی است کمتر از او می‌شنویم و یا می‌خوانیم. تجدید چاپ کتاب‌های او تنها اقدامی است که برای زنده نگه داشتن یاد او و شناساندن سبک و آثارش به علاقه‌مندان جوان‌تر شعر صورت می‌گیرد آن هم در پانزده سالی که از رفتن او می‌گذرد.

به قول یار فرزانه اخوان دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی که وقتی شنید قصد تهیه صفحات ویژه‌ای را به مناسبت سالمرگ این بزرگوار داریم؛ به قصد تأییدمان گفت: «سالی یک بار سخن گفتن از شاعری این چنین بزرگ کمترین کاری است که می‌توانیم انجام دهیم» و بر این بنیان؛ در این چند صفحه اندکی از آن بسیار که درباره اخوان گفته‌اند و یا خواهند گفت را به گرامی داشت خاطره‌اش تقدیمتان می‌کنیم.

## اخوان و بهار

مرحوم مهرداد بهار در کتاب از اسطوره تا تاریخ و در صفحه ۵۱۹ حکایتی را درباره نخستین دیدار اخوان با پدرش مرحوم ملک الشعراء بهار ذکر می‌کند و این که در سال آخر دبیرستان محمد قهرمان همکلاسی تازه‌اش که دوست صمیمی اخوان بوده از او خواهش می‌کند تا وقتی از پدر بگیرد که اخوان خدمت برسد و... پس از توصیف فضای آن روز، بهار می‌گوید:

«پدر چندان سرحال نبود، انگار حوصله ما را نداشت، از خراسان و تحصیلات و کاروبار اخوان پرسید... پدر از او خواست شعری بخواند، تا جایی که یادم هست قصیده‌ای بود که به یاد ندارم، اخوان

به آرامی با همان کشش‌های ویژه و زیبا در بیان خویش ابیات را می‌خواند پدر شاید برای تمرکز بیشتر همان طور که چهار زانو روی تشک نشسته بود به پشتی تکیه داده و به طاق نگاه می‌کرد. اما چند بیتی که از قصیده خوانده شد پدر ناخودآگاه از پشتی جدا شد، نگاه از طاق برگرفت، انتظار نداشت، به اخوان خیره شد، آرنج‌ها را بر دوزانو نهاد، شانه‌ها را جلو داد و محو قصیده اخوان و سرایش زیبایی او شد. گاهی از او می‌خواست که بیتی را دوباره بخواند، به تأیید سری تکان می‌داد و به تحسین به او نگاه می‌کرد سال‌ها گذشته است، درست یادم نیست، گویا اخوان غزل یا غزل‌هایی هم خواند، پدر غرق لذت بود، اخوان هم این را لمس کرد و با شوق و آسودگی خیال بیشتری به خواندن ادامه داد، گرچه از همان آغاز از قیافه‌اش اعتمادش به خود و شعر خویش آشکار بود، پدر او را بسیار تشویق کرد. دیدار طول کشید، بیش از معمول پدر، و بعد رفتند.

دیرگاه شب بود، برای خوردن شام، پدر، مادر و ما بچه‌ها گرد هم آمدیم پدر حالی داشت، در فکر بود، بی آن که پرسشی کرده باشم گفت: «عجب جوان با استعدادی! در همین سن و سال جوانی، شاعری پخته است، او شاعر بزرگی خواهد شد.» انوشه باد یار پدر دوازده‌گانه چه زود می‌گذرد، گویی همین دیروز بود.

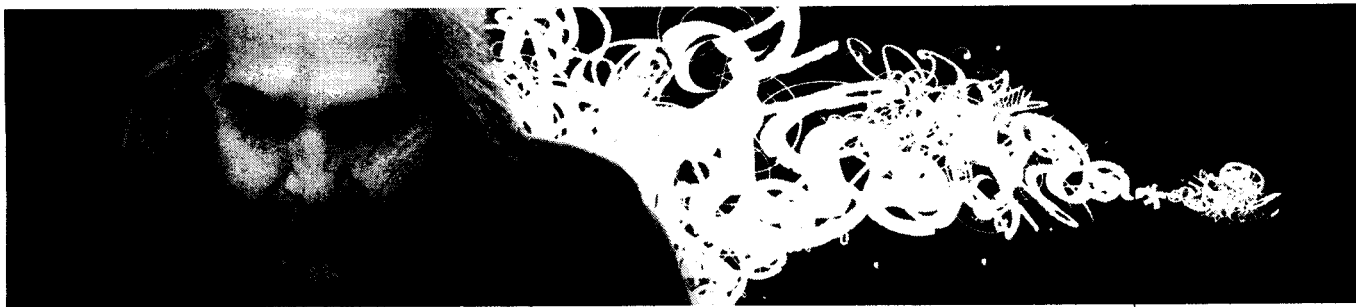
## زبانی در حد کمال

«محمد حقوقی از مجموعه شعر نواز آغاز تا امروز»

یکی از مهمترین ویژگی‌های کار مهدی اخوان ثالث سواى کیفیات زبانی و بیانی آن که خود جای بحث دارد، «سندیت» اشعار اوست. شعرهایی چون «مرد و مرکب» و یا «آن‌گاه پس از تندر» حدیثی است شاعرانه از آن سال‌ها، شعری است با تشکیلی بر محور وجود شاعر بازگویی عوامل سازنده ذهنیات و جهان بینی خاص او پس از آن زمان به معنای اخص و جهان بینی بسیاری از روشنفکران مجرب و ناظر به معنای اعم و هم او در مجموعه شعر و شاعران هم در نگاهی مفصل‌تر درباره اخوان و شعرش می‌گوید: شاعرانی که اگر هنوز از امکانات بالقوه شعر اینان سخن گفته می‌شود، نه از نظر محتوای

مشخص و فضای مخصوص شعر آن هاست بل به دلیل جهشی ناگهانی است، که شعر آن‌ها از مراحل اولیه و متوسط به آخرین مرحله شعری داشته است. و هم این سبب شده است که با ماندگاری در این مرحله آخر اغلب از آن یک دستی لازم که مستلزم پرداخت آگاهانه، کنترل ذهنی و تشکل شعری است خارج شوند. چنین است که برخی از اینان را باید از جمله شاعرانی محسوب داشت که پس از نیل به آن فضای ویژه کارشان را تمام شده انگاشته‌اند و از کوشش باز ایستاده‌اند در صورتی که هنوز امکان پیشروی آن‌ها بسیار بوده است.

از این میان تنها «امید» بود که در حد کمال به زبان و بیان شعری خود رسید، آن چنان که برای پیشرفت او، هیچ گونه گمان‌گریز به زاهی دیگر نیست. شاعری که بستر تدریجی طبیعی شعر از مبدایی معمول (از خراسان) و با همان قصیده‌ها و غزل‌ها و قطعات و ترجیعات و مسملات متداول به حرف‌هایی به ضرورت آن روز (در ارغنون) آغاز کرد، و تقدیم به کوشندگان راه... و در «شط جلیل شب» که هنوز آن طرف سنگ رانندیده بود و «شط جلیل» را، و پس از سال‌های متوالی راهی به «یوش» زد و از آن جا به تهران، و زمستان سی و چهار (سال «زمستان») و تصویری از رفت و آمدهای یخ زده و پناه بردن‌ها و وام‌ها و جام‌ها و آغاز راهی دیگر که همراه با «آواز کرک» و «چاووشی» هموار شد. شعرهایی که در بحور شکسته نیمایی و با زبان و بیان روش و بینشی خاص که گوینده‌اش را صاحب شیوه‌ای ویژه نشان داد و آن‌گاه «آخر شاهنامه» و «نادر یا اسکندر» ش که حاجتی بود و اظهارنامه‌ای و بعد از «از تهی سرشار» و زمزمه‌ها و نوحه‌ها و مرثیه‌ها تا امروز و همه شعرها با یک رگه اندیشگی خاص که در ابتدا حاصل ضرورت «دوران اغتشاش» در سطحی معمول بود، «شعرهایی در همان حد اشعار دوره‌ای» و بعد که رفته رفته از آن سطح گذشت و با رسیدن به جهان بینی گسترده و متشکل، زیر شعری درخشان را با نام مهدی اخوان ثالث (م. امید) مهر زد و امضاء کرد. شاعری که اگر به روال و منوالی دیگر هم به ظهور می‌رسید باز همان می‌شد که حالا است.



بازی با کلمات می شود. البته این جزو خصوصیات شعر اوست. به هر حال او در جایی نشسته است که دیگران باید سعی کنند به آن جا برسند.

### زمزمه آواز نیاکان (فردین رهنما)

گفتگوش آهسته است. در میان گفته هایش جرقه هایی می بینی تا می آبی روشن بشوی و لت می کند و آهسته زمزمه می کند. او اهل این نیست که تو را به زعم خودت به آتشگاه برسد. سرد و گرم می شود، می گوید: من اینم. اما راست می گویم. پذیر که این روزها راست گفتن هم دشوار است و علم کمیاب «من فقط یک دهاتی زمزمه کننده ام...» راست می گوید، سخنش را باور دارم... از آلودگی می نالد، این ناله ها ناله همه «نجیب ها» است. بارها این واژه را آورده است. انگار سخت به دل او می نشیند و شاید از همین رو هر چه می گوید به دل من یکی می نشیند. با این که گاه سردرگمی و پیچیدگی گفتارش را نمی پسندم. اما این مهم است. مهم این است که بدانم راست می گوید... آری هیچ خرده ای به او در این روزها نمی توان گرفت. حتی با گفته هایی که من اگر در زمانی دیگر گفته می شد. هرگز به دلم نمی نشست هم دردی می کنم:

«خوابگرد قصه های شوم و وحشتناک را مانم...»

«سر کوه بلند» او زمزمه آواز نیاکانش بود. نیاکانمان، دیگر این جا مهدی اخوان ثالث سخن نمی گوید. بلکه نوزاد روشن دل و پاکیزه تخمی است که همشهری هایش را به آواز می آورد. این شعرش خدا کند آغاز شیوه تازه اش باشد. دیگر این جاست که می روم و در آغوشش می گیرم و می گویم: برادرم، همشهری ام. این جا دیگر جای لبخند و روشن فکری نیست، شاعر با همگان - بی آن که پیوند خود را درون راستین و وی پیچیده خود از دست بدهد - همداستان می شود.

گریه او را گرامی بداریم. این روزها گریه از ته دل، به دل می نشیند:

«قاصدک

ایرهای همه عالم شب و روز

در لدم می گریند»

و تو، بر لدم، باران دوستی ما نثار

سرودت باد.

۱۳۳۸ دیاره آخر شاهنامه

### ای تکیه گاه و پناه پر عصمت و پر شکوه نتهایی و خلوت من ای شط شیرین پر شوکت من

و چه بسیار از این پاره ها که خود ذات شعر است و اگر نبود شعر هم نبود یا اگر بود تعریفی دیگر داشت. زیرا شعر چیزی جز کشف نیست، کشفی که حدود ارزش آن به اعتبار میزان شناسایی و معرفت متخیل و هنر شاعر نسبت به دنیای خارج اوست. چنین است که همه این پاره ها در حکم زوایای کشف شده اند.

زاویه هایی که لحظه سرایش شعر ناشناخته بوده اند، اما کم کم در قالبی در خور جا گرفته اند و ماندنی شده اند و هم این قالب است که کیفیت تجسد و تجسم و تشکل آن در ذهن هر کس به گونه ایست و هم از این روست که از بسندگی شعر امید سخن گفته می شود. چرا که در این راه خاص پیشتر و کامل تر از این نمی توان پای نهاد.

### زبان خاص اخوان (فروغ فرخزاد - ۱۳۳۲)

م. امید، اخوان به هر حال در ردیف نیما و شاملوست. یکی از آن آدم هایی است که اگر هم دیگر شعر نگوید به حد کافی گفته. شعر اخوان به شکل خیلی صمیمانه ای هم مال این دوره است و هم مال خود اخوان. زبانی که اخوان در شعرش به وجود آورده برای من همیشه حالت زبان سعدی را دارد. مشکل است که آدم کلمات خیلی رگ و ریشه دار و سنگین زبان فارسی را بیاورد پهلوی کلمه های زبان روزانه و متداول بگذارد و هیچ کس نفهمد، یعنی این کار را آن قدر ماهرانه و صمیمانه انجام بدهد که آدم بی آن که متوجه بشود بگذرد. مثل شعر سعدی و کاری که او با کلمات عربی می کرد. اما این ظاهر شعر اوست. اصل کار حرفی است که با این کلمات زده می شود. حرف های اخوان حرف های کوچکی نیستند از غزل ها و قصیده هایش که بگذریم آن قدر به ما نزدیک است که انگار در خودمان دارد حرف می زند. به نظر من او کامل است، یعنی شعرش هم فرم دارد. هم زبان جا افتاده و شکل گرفته، هم محتوای قابل تعمق و هم فضای فکری و دید. فقط به نظر می رسد که بعضی وقت ها او خودش هم فریفته مهارت ها و تردستی هایش در

همچون شاعران میان دو جنگ جهانی که در آغاز همگان از منابع انگیزه ها و الهامات مشترک، در سطحی معمول و با حرف هایی شبیه به هم متاثر شدند. آن گاه برخی از همان سطح و با همان بینش بعد از جنگ به زرفا رسیدند و صاحب سبک، مثل «اودن» و دسته ای دیگر که راهشان را جز آن دیدند و به جان هم دیگر افتادند، مثل «البوت» یا از طرف دیگر شاعری چون نظامی که در آغاز نیمه عارفی سالک و متفرح در سایه زار «حدیقه» «سنایی» بود در مخزن الاسرار» و بعد که اصلی ترین راهش را شناخت و به دنیاهای برمی و داستانی خاص خود راه یافت و این تنها نشانه کوشندگان راه شعر و شاعری است که پس از طی طرق گوناگون به مناسب ترین طریق پای خواهد نهاد و به ارایه درخشان ترین رگه های شعری موفق خواهند شد همچنان که «امید» چنان راه را برگزید و گذشته از قدرت های اصلی اش حتی در حد ساده ترین شگردهای دنیای شعر خود چنین پاره ساده ای را عرضه کرد.

من سایه ام را به میخانه بردم  
هی ریختم خورد، هی ریخت خوردم  
گفت راوی: ماه خلوت بود، اما نشت می تابید  
نه خدایا ماه می تابید اما نشت خلوت بود.  
تصویری از گیجی و حواس پرتی، که از رندانه ترین بیان های تصویری شعر امروز است و یا این تعبیرهای بکر:

از تهی سرشار  
جویبار لحظه ها جاری است

ایرهای همه عالم شب و روز  
در لدم می گریند

تورش اندر دست  
هیچش اندر تور

و نه آن ها که این ابتکار در تشبیه:  
خوابیده مخمل شب، تاریک مثل شب  
آیینه سیاهش همچون آیینه عمیق  
و غزلی همچون «غزل چهار» که چه از نظر وزن و چه از لحاظ شیوه بیان و حالی و دردی که در آن موج می زند، نظیر ندارد.

